

شب حافظ

هفتاد و سومین شب از سلسله شب‌های مجله بخارا با عنوان «شب حافظ»، به مناسبت چاپ نفیسی از دیوان حافظ با خوش‌نویسی محمد احصایی برپا شد.



هفتاد و سومین شب از سلسله شب‌های مجله بخارا با عنوان «شب حافظ»؛ به مناسبت چاپ نفیسی از دیوان حافظ با خوش‌نویسی محمد احصایی برپا شد.

به گزارش ایسنا، این مراسم عصر روز گذشته (سه‌شنبه، 21 دی‌ماه) با حضور جمعی از نویسندگان، شاعران، خوش‌نویسان، هنرمندان و حافظ‌دوستان با همکاری انتشارات نگار در سالن اجتماعات ورشو برگزار شد.

در ابتدای این مراسم، علی دهباشی با خوشامدگویی به مهمانان، از سه دهه چاپ و نشر آثار برجسته زبان و ادب فارسی توسط انتشارات نگار و بویژه تلاش مدیر این انتشارات، محمدمهدی داودی، سخن گفت و عنوان کرد که او با شکیبایی قریب هفت سال انتظار کشید تا این کتابت ارزشمند به ثمر رسید.

مدیرمسئول مجله بخارا یادآور شد که محمد احصایی این دیوان را بر اساس نسخه‌ای که بهاءالدین خرمشاه تصحیح کرده، به خط خوش نگاشته است.

سپس محمدمهدی داودی شرحی مختصر از چگونگی انتشار این دیوان نفیس داد: «171؛ دیگر بار مسروریم از به ثمر رسیدن یک تلاش ارزشمند فرهنگی. پیوند خجسته‌ای از کلام پرایهام و ظریف خواجه شیراز از یک‌سو و نستعلیق باشکوه و لطیف از دیگرسوی. کلامی پررمز و راز و خطوطی پر از پیچ و تاب. شعری برخاسته از آیین اسلام و ادب فارسی و کتابتی نخواستی از هنر شکوهمند ادیان، ه اندیشه‌ها، نم‌ها».

علی دهباشی

کتاب حاضر مجموعه‌ای است که پس از پنج سال کوشش بی‌وقفه و عاشقانه جمعی از استوانه‌های هنر و فرهنگ این سرزمین فراهم آمده و اینک این تحفه را به پیشگاه تمامی ایرانیان و علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب غنی فارسی تقدیم می‌کنیم.

کتاب پیش روی، مجموعه کامل اشعار حافظ شیرازی است که با نگاه ریزبین و ادبیانه استاد بهاءالدین خرمشاه پیراسته و ویراسته شده و به قلم استاد فرهیخته جناب آقای سیدمحمد احصایی به خط نستعلیق و با ترکیباتی بدیع و فوق‌العاده کتابت شده است. نگاره‌های این نسخه از دیوان حافظ، برگزیده‌ای است از آثار برجسته‌ترین و پراوازه‌ترین نگارگران معاصر ایران که با طراحی هوشمندانه گرافیکست مطرح کشورمان استاد ابراهیم حقیقی در جای جای کتاب قرار گرفته و زینت‌آرای بزم بی‌سحر حافظ و چشم‌نواز خواننده شیدای اشعار او شده است.

در این مجال بر خود بایسته می‌دانیم که از یکایک بزرگوارانی که مجدانه و خاضعانه انتشارات نگار را در راستای انتشار این مجموعه گرانبه‌یاری کرده‌اند و بویژه از استاد معظم آقای آیدین آغداشلو قدردانی به عمل آوریم. و از خداوند متعال نیز توفیق می‌طلبیم که تهران، ادامه راه، ادب، مسد بنشبه ه فایا، به ما عنایت فرماید.»

آیدین آغداشلو

سپس با توجه به آن‌که داریوش شایگان به دلیل عارضه قلبی فرزند خود نتوانسته بود در مراسم حضور داشته باشد، الهام باقری

بخشی از مقاله او را با عنوان «ساحت بینش حافظ» که به فرانسه نوشته و توسط منصور هاشمی به فارسی ترجمه شده است، به این شرح خواند: «171#& خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر ایرانی قرن هشتم، از بزرگ‌ترین عارفان و شاعران غنایی همه اعصار است. در سنت ایران او را «171#& لسان‌الغیب» (زبان غیب) و «171#& ترجمان‌الاسرار» (مفسر رازها) می‌نامند. این همه بی‌سبب نیست؛ چرا که از میان تمامی شاعران پارسی‌گو که بسیار هم هستند، او بخت بهره‌مندی از موقعیتی ممتاز را داشته است. حافظ رازدار دل‌های دردمند و در قیض است و همراه روح‌های شادمان و در بسط. بی‌جهت نیست که ایرانیان با دیوان او فال می‌گیرند و با او مشورت می‌کنند، همچنان‌که چینیان به ئی چینگ تفأل می‌زنند.

حافظ استاد بلامنازع شناخت و بکارگیری ظرافت‌های زبان فارسی است. همین امر سبب شده شعر غنایی او به چنان اوجی برسد که هرگز کسی از آن فراتر نرفته است: شعر او کمال و پختگی معنی است در نهایت اختصار و سختگی الفاظ.

چکیده همه نبوغ قرن‌ها هنر ایران معجزه‌وار در اثر او گنجیده است: تعادل خردمندانه صورت و معنا، استفاده درست از ابزار و صناعات، ایجاز چشم‌گیر در بیان اندیشه‌های خلاف‌آمد عادت، ضرباهنگ مؤثر و سحر بیان در پرده‌ها و گوشه‌های گوناگون، پیوند و پیوستگی رمز و نمادهای رنگارنگ و بالأخره جمال فریبنده «171#& بانوی ازلی» که به صورت‌های دلکش بسیار در آینه‌های جهان منعکس است. به این جهت است که حافظ صرفاً شاعر بزرگ ایران نیست، او «171#& معجزه» ادب فارسی است؛ عصاره آن فرهنگ است و در شعرش سنت نبوی اسلام و روح باستانی ایران پیوند یافته است و حاصل این امر چیزی است آن‌چنان سرشار و ژرف که به مظهر انسانیت اسلام و ایران و شرق بدل شده است.

هر فرد ایرانی رابطه‌ای شخصی با حافظ دارد. این‌که آن فرد فرهیخته است یا عامی و عارف است یا رند (به تعبیر حافظ در وصف خود) چندان اهمیتی ندارد. هر ایرانی در حافظ بخشی از خویش را بازمی‌یابد و با او زوایای نامکشوفی از خاطره‌اش را کشف می‌کند؛ یعنی یاد روح‌نواز و عطرآمیز باغی در دل که تنها باغبانش اوست. به سبب همین ارتباط است که مزار شاعر زیارتگاه جملگی ایرانیان است: همه به آن‌جا می‌روند تا حضور او را یا دست‌کم بخشی از آن را باز یابند. از کاسب و کارمند گرفته تا روشنفکر و شاعر و تا گدای ژنده‌پوش، همه به آن‌جا می‌روند تا خویشان را باز یابند و پیام شاعر را در سویدای دل بشنوند. خود شاعر در این‌باره پیشاپیش و پیامبرگونه گفته است:

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

کز آتش درونم دود از کفن برآید

و در جای دیگر افزوده است که:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

در هنر کم‌نظیر این شاعر بی‌همتا جوهر همه هنر ایران را می‌توان یافت: زبردستی تمام‌عیار زرگرانی که بر جام‌هایی بسیار ظریف چنان قلم زده‌اند که گویی تقریباً آنها را غیب کرده‌اند، کیمیای کاشی‌کارانی که گنبد‌های مساجد را به گنبد آبی آسمان پیوند زده‌اند، خیال خیره‌کننده نگارگرانی که از تیرگی ماده طلای نور را پدید آورده‌اند، و بصیرت و بینش طراحان و قالی‌بافانی که نقش‌های باشکوه و غرقه در گل قالی‌هایی را ایجاد کرده‌اند که در آن‌ها تنوع مسحورکننده باغ بهشت انعکاس یافته است. خلاصه این‌که شعر حافظ ما را به یاد تقارن‌ها و تناظرهای بسیار می‌اندازد و البته در پس این صور خیالی طنین اسرارآمیز روحی را بازمی‌یابیم که شاعر تنهایی مقدرش را در تجربه مابعدالطبیعی خوف و خشیت چنین توصیف می‌کند:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

چگونه است که باطنی‌ترین شاعر ایران، مردمی‌ترین نیز هست؟ چگونه می‌توان پیوند زبان رمزآلودش را با قبول عامی که او را یار غار مردم کرده است، دریافت؟ این قبول عام چندان ارتباطی با روشنی بیان او ندارد؛ بلکه بیش‌تر مرتبط است با پیوند نهانی و غیبی‌ای که هر دلی را با نوای او بیدار می‌سازد: آن‌که گوش می‌سپارد در شعر او، پاسخ پرسشش را می‌شنود و آن‌که می‌خواندش، در آن اشاره‌ای به اشتیاق خویش می‌یابد و خلاصه این‌که هر کس او را مخاطب همدل و رازدار و همنوای خویشان می‌بیند. مثلاً عشق در شعر او بسته به سطوح مختلف تجلی‌های گوناگون می‌یابد: برای برخی ممکن است عواطف زمینی و عشق مجازی باشد و برای برخی شرح

فراق از موطن اصلی و غم غربی در جهان، برای آن‌ها هم که نظر به آن سوی حجاب رمزها دارند و چشم نیل به سرچشمه‌ها، نشانه‌ای از معشوق ازلی است. چنین است ارتباط و اتحاد شاعر با مخاطبانش در هر سطح و مرتبه‌ای که باشند.

بر این اساس فهم شنوندگان از شعرهای حافظ بسته به سطح معرفت و فضل و حساسیت و ذوقشان متفاوت است؛ اما هر کس به قدر خویش بهره می‌برد و کسی دست خالی باز نمی‌گردد. حظ خواندن دیوان حافظ، همچنان که قرائت قرآن کریم، بیش‌تر معنوی است تا عقلی. با زخمه‌های او که بی وقفه بر نهانخانه جان می‌نشیند، احوال مختلف روح یگانه می‌شود.

این البته به ساختار خاص غزل نیز مرتبط است. خواننده غزل تصور می‌کند که شاعر چشمی چندسونگر و دیده ای چندوجهی دارد. جهان دیگر یک‌باره آشکار نمی‌شود. هر بیت کلیتی است کامل و خود عالمی است. در غزل پیوند ابیات بر مبنای توالی زمانی نیست؛ بلکه مبتنی بر اتحاد ماهوی آن‌هاست. گویی عالمی در عالمی بزرگ‌تر قرار می‌گیرد تا این‌همه با هم کلیت دیوان را بسازد و دیوان هم به نوبه خود جهان‌نگری شاعر را. لذا از بیتی به بیت دیگر نواهای اصلی در گوشه‌ها و پرده‌های گوناگون بسط می‌یابد و این‌ها هم‌نواهای اسرارآمیز را در مراتب مختلف برمی‌انگیزد.

..... منش خلاف‌آمد عادت رند

اکنون جای این پرسش است که منش و رفتار صاحب جام جم چگونه است؟ در پاسخ به این پرسش است که با مفهوم رند مواجه می‌شویم؛ واژه‌ای ترجمه‌ناپذیر که ما با مسامحه آن را «inspired libertine» (آزاده ملهم) ترجمه کرده‌ایم و باید نارسایی این ترجمه را در نظر داشت و متذکر شد. چون همان‌طور که شارل دوبو (Charles du Bos) می‌گوید «171#؛ ترجمه‌ناپذیرترین واژه‌ها، پرمعنی‌ترین‌هاست». رند به معنایی که حافظ مراد می‌کند، خلاصه خصلت‌های پیچیده و منحصر به فرد ایرانیان است. اگر به تعبیر بردیایف، داستایوسکی رساتر از همه دیگر اندیشمندان روس «171#؛ هیستری مابعدالطبیعی» روح روس را عیان می‌کند، رند حافظ هم رساترین نشانه غموض وصف‌ناپذیر خصال ایرانیان است. این غموض اغلب نه فقط غربیان که حتا دیگر شرقیان را هم سردرگم می‌کند. به سبب غنا و چندگانگی معنایی اصطلاح رند، متناسب با سطوح متفاوت، تعبیر مختلفی از آن هست غالباً در تعارض با یکدیگر و در واقع متناقض. این امر عمدتاً به علت جنبه منفی این تعبیر است. اما این تعارضات را با عنایت به منظومه اولیه‌ای که همه این معانی ناشی از آن است، می‌توان رفع کرد.

در اصطلاح رند می‌توان خصوصیات مختلف خصال ایرانیان را دید: انعطاف‌پذیری و استعداد کنار آمدن با اوضاع که البته لزوماً دال بر فرصت‌طلبی نیست؛ بلکه هنر هماهنگ شدن و کف نفس است؛ به گونه‌ای که کنفوسیوس به خوبی بیانش کرده است؛ هر چند اگر معنای اصلی رند را در نظر نداشته باشیم، ممکن است این واژه فرصت‌طلبی را افاده کند. این اصطلاح همچنین بر روشنی ضمیر دلالت دارد و متضمن نحوی ادب نفس است و هوشمندانه در مقام رضا بودن و حزم در بیان و گفتار که نه دغل بازی است و نه ریاکاری و نه ظاهرسازی؛ اگرچه این نیز خارج از سیاق اصلی ممکن است درست به همان امور بدل شود وقتی به موزیانه رنگ عوض کردن تقلیل یابد، و چه بسا حتا به مخفی‌کاری و شیادی بدل شود. به علاوه این واژه بر حریت و آزادی دلالت می‌کند، یعنی دل نبستن به دنیا و آزادی از رنگ تعلق. در واقع رندی مستلزم وارستگی است، هر چند در ابعادی کوچک؛ وارستگی انسانی که بدون خجلت و فارغ‌البال در برابر آینه عالم می‌ایستد. این نگرش نیز در وجه نادرست ممکن است به خودنمایی و لالابالی‌گری صرف بینجامد. در همین سیاق است که ملامت، گد، نند، بدید، م‌آند.

محمد مهدی داودی

افزون بر اینها رندی مستلزم استفاده از زبانی است اشاری و کنایی که در معنای اصیلش به اقوال شطحیات‌مانند می‌انجامد و گفتار سربسته و رعایت نحوی تقیه، اما به معنای غیراصیل به لاف و گزاف تبدیل می‌شود و گاهی حتا صرف اباطیل و طامات. بالأخره این‌که رند عشق بی‌حدی به خداوند دارد، عشقی از آن دست که نزد عارفان بزرگ ایران می‌توان سراغ گرفت. اما باز با دور افتادن از این فحوای عرفانی همین عشق ممکن است به جمود منجر شود و به دست اهل جاه بیفتد و به سوی پسند عوام‌الناس درغلند. آن‌چه برشمردیم، وجوه مثبت و ایجابی منش رند بود مطابق رأی حافظ که احتمالاً جز برای چنینان برای جملگی غیرایرانیان کم‌وبیش غیرقابل درک است.

رند از خود فانی می‌شود و در خدا باقی. بدین ترتیب گویی وقایع ازلی را باز می‌بیند و عالم را به گونه‌ای باز می‌یابد که در آن گنج مخفی در حال آشکار شدن است و سحر جمالش در تلاؤل. این نحو نگریستن بی‌غرض به عالم را که نگرشی است خدایی، حافظ نظربازی می‌نامد. واژه‌ای که همانند رند نمی‌توان به درستی به زبان دیگری ترجمه‌اش کرد. حافظ در توضیح بینش خویش می‌گوید:

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

مخرج مشترك این «چندین هنر» بهره‌مندی از بینش جهانی در حد کمال است، اما هر يك از این هنرها خود جنبه‌ای از منشور حقیقت را آشکار می‌کند. از منظر سلوك عاشقانه، هنر عاشق طلب وصال و یگانگی با معشوق است، از منظر منش اخلاقی هنر رندی است که نفس هم‌رنگی با جماعتی است که خود را «عاقل» می‌دانند و این منش البته تنگ‌نظران و خشک‌مغزان را خوش نمی‌آید، از منظر «علم‌نظر» هم این هنر فن ساحرانه «صاحب‌نظر» بودن است:

وجه خدا اگر شودت منظر نظر

زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

نظربازی آن است که عالم را شیء نبینیم و اندیشه هم نپنداریم؛ بلکه خود مکاشفه و کشف‌المحجوب بدانیم. عالم را شیء ندیدن به این معنی است که عالم به مثابه چیزی بیرون از ما در برابر ما متمثل و منعکس نشود؛ بلکه چونان غنچه‌ای درون ما بشکفتد. اگر نظرباز می‌داند و می‌بیند که این شکوفایی بازی نظر ربانی است، از این‌روست که نظر الهی بازی‌ای است برای بازی؛ گنجی که به افسون جادویش خود را می‌نمایاند. چنان‌که حافظ می‌گوید:

تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز

بنیاد بر کرشمه جادو نهاده‌ایم

شاهد این بازی معجزه‌گون الهی بودن آدمی را از قید هر دو جهان رها می‌سازد:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

وصال یا تجربه فنای در دوست و بقای به اوست که شاعر را به مرتبه درك «بازی» و مشارکت در مشاهده فضایی که بازی در آن نمایان می‌شود، برمی‌کشد. به سبب محو و فنا در فوران و غلیان دایره هستی، شاعر دو سر قوس‌های پیشگفته را دوباره به هم وصل می‌کند و در نگاه نظربازش که تقارن‌ها را انعکاس می‌دهد، دوباره مرکز دایره و نقاط تماس قوسین و مجال میان آن‌ها را که فضای بازی مذکور است، گرد می‌آورد و باز می‌یابد. این مشارکت در مشاهده بازی تنها با ترك اراده خویش و خود را از بازی سحر الهی کنار کشیدن میسر است؛ چرا که شاعر می‌بیند عمارت وجود او بر بنیاد همین بی‌جهتی است که بدان تسلیم شده است:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم

لطف آن‌چه تو اندیشی حکم آن‌چه تو فرمایی

اگر این تسلیم، تسلیم بی‌قید و شرط به بازی و ساحت آن است، در سطح آگاهی عدم‌اندیشه است و دست شستن از عقل و از سر بیرون کردن فکر هر چیز جز او و در سطح اراده ترك هر خواست و اراده‌ای است؛ یعنی تهی کردن خویش از هر خواهش که آزادی مبارك این بازی را محدود کند:

فکر خود و رای خود در مذهب رندی نیست

کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

حال بر اساس این منش عدم تعلق و بینش عدم تعقل که در کنار هم مذهب حقیقی رندان را ایجاد می‌کنند، حافظ خود را بی‌محابا رها می‌کند و با جسارتی کم‌نظیر که او را در زمره بزرگ‌ترین معترضان تاریخ جهان قرار می‌دهد، می‌ایستد در برابر زاهدان ریایی و مدعیان و ظاهرپرستان و واعظان غیرمتعض و دین‌فروشان مدعی که جملگی تحت لوای رمزهایی تهی‌شده از معنا و دینی بدل‌شده به تجارت روح، زهر جهالت خویش را می‌پراکنند؛ در حالی که در حقیقت خود مردمانی‌اند بی‌درد و طبل‌هایی توخالی. دقیقاً همین‌ها هستند که قرآن را «دام تزویر» می‌کنند و هرگز به مذهب عشق راه نمی‌برند:

با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی

طبيب عشق مسیحا دم است و مشفق ليك

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

اصالت داشتن همین «#درد» است که آدمی را به منشأ هستی پیوند می‌دهد، دردی که بی‌خبران و زهاد ریایی را از آن حظی نیست. حافظ ناراستی آن‌ها را چنین می‌نکوهد:

در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند

من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند

ناراستی «#بی‌خبران» محدود به اشخاصی خاص نیست؛ بلکه علامت گونه‌ای از مردم است که چون شیفته نگاه تنگ‌نظرانه خویش‌اند و خودشان را مرکز پرگار وجود می‌شمرند، نمی‌دانند که همه طفیل هستی عشق‌اند و چرخ هستی بر مدار عشق می‌چرخد و لذا این جماعت از مذهب عشق که حافظ قهرمان آن است، بیرون می‌مانند. او این مناقشه را که قدمتی به اندازه عالم دارد، تا آخرین حدودش پیش می‌برد؛ مناقشه‌ای بسیار کهن و دارای جایگاه خاص در ادب فارسی که سبب شده است بلندنظری و سعه صدر و وسعت مشرب اندیشمندان آزاده در برابر تنگ‌نظری و حقارت کسانی قرار گیرد که خود را مالک حقیقت می‌شمرند. حافظ نه تنها خودبینی و خودرایی نفوس تنگ‌نظر و نه فقط اخلاق تقلیلی تزویر و ریا را افشا می‌کند، بلکه در گامی فراتر افسانه تملك حقیقت و اشتباه گرفتن امیال خویش به جای واقعیات را فاش می‌کند:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

«#افسانه» دقیقاً همین تعصبات و جزمیات است که بی‌خبران آن‌ها را بر عمق دور از دسترس آن‌چه در ژرف‌ترین مرتبه بازی بی‌غرضانه عالم است، تحمیل می‌کنند؛ یعنی به اختصار همه ظواهر فریبنده‌ای که عدم اصالت و ناراستی را به «#توجیه خود» تبدیل می‌کند.

به عکس، نگرش خلاف‌آمد عادت رند در سطح اخلاقی و انسانی دربردارنده حقیقتی است نامحدود و عاری از اجبار و سرکوبی که زاهدان ریایی، این قدیمی‌ترین سوداگران جهان، آن‌ها را موجه می‌شمارند. هر سرکوبی نادرست است و متضمن اجبار و الزامی که امکان بازی خودجوش شکوفایی هنر بینش را از میان می‌برد. این اجبار و الزام نه فقط دامن دیگران که حتا دامن خود محتسب را نیز می‌گیرد. در واقع این جنبه پنهان امری است که وجه پیدایش این است:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

پرسشی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

گوییا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

قلب و دغل در کار داور کردن مداخله در جریان طبیعی امور است و اجازه قضاوت درباره دیگران به خود دادن و جوشش آزادانه مردمان را محدود ساختن. و مگر بنا نبوده است که آدمی محل تجلی اسماء و صفات خداوند باشد؟ پس حافظ از ما می‌پرسد که چه کسی می‌داند در پس پرده (کثرات) « که خوب است و که زشت؟ گناه در نظر شاعر نقصان‌های اخلاقی نیست. بلکه هر اجبار و الزامی است که سد راه حقیقت شود و هر قیدی که روزن دل را مسدود کند و ابعاد متکثر این معمایی را که وجود آدمی است، محدود کند و او را گرفتار دام و مکر کند و مبتلای پوچی نام و آوازه تهی و تنگ‌نظری و بی‌دردی و تصلب و جمود زندگی روزمره. خلاصه همه عللی که می‌تواند آدمی را بیرون از مذهب عشق نگه دارد که مذهبی است اصیل و « میراث فطرت». گناه به معنی عمیق کلمه عملی است که ما را از میراث فطرت دور کند و با آن سازگار نیفتد. گناه چیزی است که جلو شکوفایی خودجوش بازی فطرت را بگیرد؛ وگرنه

هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت

تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت

بیاپید به نمونه‌ای واقعی توجه کنیم یعنی بستن میخانه‌ها و خرابات‌ها در زمان حافظ. این اقدام به اصطلاح « بهداشتی» کسانی بود که با نیت خیر به خود اجازه دادند برای کاستن از گناهکاران و افزودن بر توبه‌کاران چنین کنند. اما این اقدام از نظر حافظ دو تالی فاسد داشت: از سویی این امر به « خودبینی» تنگ‌نظرانه اقدام‌کنندگان مجال ظهور و بروز می‌دهد و از سوی دیگر به تزویر و ریا دامن می‌زند. حافظ در این‌باره می‌گوید:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند

دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

به صفای دل رندان صبحی زدگان

بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند

در میخانه بیستند خدایا میسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

چنین اعمالی را نزد حافظ مطلقاً ارجی نیست. حتا معنای کفر و فسق هم منوط است به وجهه نظر و این‌که آیا از منظر بینش جهان‌نگر حکیم به آن‌ها نگریسته می‌شود یا از روزن نظر تنگ متحجرانی که بر نقص تشنه‌لبی‌شان سرپوش می‌گذارند. به عبارت دیگر، فعل قبیح فعلی است که مبتنی بر تنگ‌نظری و جمود باشد و محبوس در تارهای افسانه دنیا. به دیده نظر باز رند که از رنگ تعلق و سودای تعقل رهاست و دلش آینه صافی و بی‌زنکار است و وجودش مطهر؛ یعنی به دیده کسی چون خود حافظ، در نشاط عشق، شراب مثلاً، نه تنها منشأ آلودگی نیست که اکسیر رستگاری است و شاعر سجاده‌اش را در مایه ارغوانی این شراب طهور تطهیر می‌کند؛ چرا که موجود مهذبی که مشتاق دوست است، چندان در بند آن نیست که گنه‌کار است یا اهل تقوا و دردی‌کش و مست است یا هوشیار. تساهل حافظ ناشی از همین نگرش و عنایت به خلوص باطن است. این‌جا تساهل معنای متعارف و معمولش را ندارد؛ بلکه عین رستگاری و فلاح است و منزله از شائبه تعصب و جزمیت و اعتقادنامه و فرقه‌بندی؛ بهاری است تطهیرکننده و پاکی‌بخش که نهایتاً همه موهومات خودساخته بشر را محو می‌کند.

چه بهتر که حرف آخر را خود شاعر شیراز بگوید:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت»

سپس بهاءالدین خرمشاهی، دیگر سخنران «شب حافظ«، سخنان خود را چنین آغاز کرد: «حافظ حافظه ماست، این باور من است، چنان که کتابی به این نام دارم و به خود قول داده‌ام که پس از این کتابی ننویسم. چرا حافظ همیشه با من است؟ این بسش، بد که دانش، ده‌ها علت یافته.

بهاءالدین خرمشاهی

امشب شایسته است که یادی از استاد مرتضوی بکنم که استاد همه ما و آغازگر حافظ پژوه نوین در ایران است و با او بود که حافظ پژوه از سال 1345 به راه نوین قدم گذاشت. روان‌شان شاد باد.

من گفتم حافظ انسان کامل نیست؛ بلکه کاملاً انسان است. گفتم او نه به مسائل ادبی؛ بلکه به مسائل ابدی می‌پردازد. این همه عزمت و کرامت که خداوند به حافظ بخشیده، نصیب کمتر هنرمندی شده است. او عزیز کرده خداوند و عزیزداشته ایرانیان است.

اما باید این‌جا نکته‌ای را بگویم، من همیشه خود را حافظ پژوه دانسته‌ام و نه حافظ شناس، که حافظ شناسی کار هر کسی نیست.

اما برای آن‌که نظری داشته باشیم بر نازک‌خیالی‌های حافظ، چند بیتي را از دیوان او برگرفته‌ام تا با هم بخوانیم. حافظ می‌گوید:

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند

و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

برخی می‌گویند که با قصه شب کوتاه می‌شود، چگونه است که حافظ می‌گوید بدین قصه‌اش دراز کنید. در واقع شب زلف یار که گره بند دارد، کوتاه‌تر هم هست؛ اما وقتی گره‌ها باز می‌شود، آن‌گاه چنین شبی طولانی‌تر هم می‌شود. و این یک شب عادی نیست که کوتاه‌تر شود. و باز هم شب را از چشم کسی ببیند که خود بیدار است و دیگری در خواب است. برای آن‌که خوابیده، شب کوتاه است و برای آن‌که بیدار نشسته، طولانی است. و آن‌گاه می‌گوید چون حضور خلوت انس است و شبی خرم است، باید و ان یکاد خواند تا از چشم‌زخم به دور باشد و برای دوری از چشم‌زخم و برای آن‌که اغیار در این خلوت انس راه نداشته باشند، در را هم ببندید که در فراز کنید به هر جا که من دیده‌ام، به معنای بستن در است.

و اما حضرت استاد بی‌همتای کشورمان، محمد احصایی وقتی تصمیم به کتابت اشعار حافظ گرفت، بر من منت گذاشت که مرجع کتابت خود را دیوان حافظ تصحیح اینجانب بر مبنای نسخه ارزشمند خلخالی که در 827 هجری قمری کتابت شده است، انتخاب فرمودند. بنده هم شاکرانه و شادمانه پذیرفتم.

من طی این مدت اشعار حافظ را به قلم استاد احصایی می‌خواندم و روح را صفا می‌دادم و به او می‌گفتم که خانه‌ای پر نستعلیق یافته‌ام. گرچه دیوان حافظ پیش از این نیز با قلم خوش خوش‌نویسانی چون کیخسرو خروش، امیر فلسفی، استاد امیرخانی و عباس اخوین به زیور طبع رسیده است.

من در حین کتابت استاد احصایی اشعار را می‌خواندم و با کتابت ایشان یک بار دیگر تصحیح می‌کردم و انتشارات نگار نیز کار ارزنده‌ای کرد که آن را به دیگران هم داد تا بخوانند و غلط کتابتی در آن نباشد و به حق هم در سراسر متن حافظ غلط کتابتی وجود ندارد. انتشارات نگار که حسن شهرت و مهارت در نشر آثار نفیس دارند، در آراستن این اثر به بهترین آرایه‌ها سنگ تمام گذاشته‌اند.»

در ادامه، آیدین آغداشلو به شرح مختصری از کتابت دیوان حافظ پرداخت: «؛ دیوان حافظ از دیرباز زمینه‌ای شد برای هنرنامی خطاطان و نقاشان ایرانی. از همان اوان همه سعی می‌کردند با چنین خدمتی خود را به چنین ساحتی نزدیک کنند که آخرین آن‌ها دوست دیرینه من، محمد احصایی است.

ردپای خوش‌نویسی و نقاشی بر دیوان حافظ به نیمه دوم قرن نهم هجری قمری برمی‌گردد. اما کتاب‌آرایی تنها متخص دیوان حافظ نیست. در حقیقت کتاب‌آرایی بسیار زیاد است. قرآن مجید مقدس‌ترین‌شان است. دیوان اشعار نظامی گنجوی، شاهنامه فردوسی، کلیات سعدی و دیوان حافظ. و در مورد این آخری بسیار کار دشواری است چون باید آن معنی دقیق و پیچیده و تودرتو را در خطوط خلاصه کنند.

اما تجسم آن خیال بی‌نظیر واقعاً کار دشواری است. من پیش از این هر چه دیده‌ام، از نقاشی‌هایی که بر دیوان حافظ کشیده‌اند، مردی بوده است و دختری و قدحی؛ در حقیقت تقلیل آن جهان عظیم. گاه این نقاشی‌ها به گونه‌ای است که به راحتی نمی‌توان به آن‌ها نگاه کرد و این تنزل مرتبه‌ای است که من معتقدم این روزها ما گرفتارش شده‌ایم. من بعد از عبدالرشید دیلمی کمتر نسخه‌ای دیده‌ام که با نهایت زیبایی طراحی شده باشد.

محمد احصایی بحق یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های هنری در حوزه خطاطی ایران است. احصایی که هنرمندی جامع‌الاطراف است به معنای واقعی و دقیق کلمه، تمام اقلام مشهور خوش‌نویسی را می‌نویسد. مرحوم عبدالرسولی به من اشاره می‌کرد و می‌گفت که عبدالرسولی هفت‌خط بود و ما می‌خندیدیم. البته آن بزرگوار قدری غلو می‌کرد. اما قطعاً محمد احصایی بود؛ ثلث، ریحان، نستعلیق... اما من خط تعلیق کم دیدم که نوشته باشد؛ اما معتقدم که اگر بنویسد، در سطح خواجه نصیر منشی خواهد بود.

احصایی هر لحظه اراده کرده، با خط دیگری نوشته. نستعلیق‌نویس تراز اولی است. و جز چلیپاها به سیاه‌مشق هم توجه کرده. من سیاه‌مشق‌های او را دوست دارم. شکسته‌نویس بزرگی هم هست و من در حیرتم که کنار این شیوه‌های سنتی خوش‌نویسی را به شیوه‌های جدید نیز رهنمون می‌سازد.

احصایی هر بار که می‌نویسد، هر بار که نقاشی خطی می‌آفریند، بهتر از گذشته است. باید سر تعظیم در مقابلش فرود آورد به استادی بی‌چون و چرا و مسلم او، به پاکی خلق و خویش و دوستی‌اش با دوستان، به قناعتش، به مؤمن بودنش بی‌آن‌که بابت آن چیزی طلب کند. قطعاً دوستی پنجاه‌ساله من با او در این نظر دخیل است.

به حوزه کتابت هم که وارد شد، به آن عادت نداشت؛ اما لطف و ملاحظتی در آن به کار بست که امروز کتاب بالینی من شده. یکی از بارزترین آثار هنری است که من دیده‌ام.

باعث افتخار من بود اگر این مشارکت بیش‌تر می‌بود. فقط در حد دادن نظری در گوشه و کنار بود و نه چیزی بیش از این. نزدیک می‌شود به نسخه‌های قرن نهم.

ما امروز متأسفانه در دوران زوال اخلاقی به سر می‌بریم. شاید این‌جور کتابت‌ها با بازار امروزی درست در نمی‌آید.»

سپس احسان نراقی برای حاضران حکایت کرد که چگونه عنوان سه کتاب خود را از سه غزل حافظ برگرفته است: کتاب‌های «؛ غربت غرب»، «؛ آن‌چه خود داشت» و «؛ اقبال ناممکن».

و در انتها، صدیق تعریف با آواز خود و خواندن بیت‌هایی از حافظ به این مراسم پایان داد.

صدیق تعریف